

بنیاد فرهنگی کهزاد

هشت روایت در باب
بنای شهر هرات

احمد علی کهزاد

هشت روایت در باب بنای شهر هرات

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

از جمله صد و سی و هشت ذکر «تاریخ نامه هرات» مولفه سیف بن محمد بن یعقوب هروی ذکر اول آن در باب بنا و بانیان شهر هرات و حصار و قلاع جزء آن وقف شده و مولف این هشت روایت را در کتاب قدیمتری موسوم به «تاریخ نامه هرات» تالیف شیخ عبدالرحمن بن عبدالجبار فامی و کتب دیگر خوانده و مؤلف اخیر هم روایات مذکور را از راویان دیگر شنیده و در کتاب خویش آورده است. سیفی پیش از ذکر هشت روایت در باب هرات گوید که اولین شهر خراسان فوشنگ بود و بنای آنرا به پشنگ بن افراسیاب بن نمرود بن کنعان و یا به هوشنگ نسبت میدهد و بعد روایات متذکره را نقل میکند که اینک خلص آنرا بدون حذف کوچکترین مطلب اساسی در ذیل میدهیم و حتی مطالب عمده را عیناً میان قوسین میگیریم و در آخر بصورت عمومی در اطراف روح داستان ها و حصص اسطوره‌ئی و تاریخی تبصره مینمائیم:

روایت اول: هرات در عهد طهمورث بن هوشنگ بنا یافت. بعد از اینکه شکوه سلطنتی به منتها درجه رسید، شاه دعوی خدائی کرد در نتیجه فر شاهی از او برگشت و به علت حرص در جمع مال و پر کردن خزاین [شخصی]، مردم از او روگردانیده به اطراف متفرق شدند "... و قریب پنج هزار صحرا نشینان قندهار به حدود کابل رفتند و چند گاه آنجا ساکن بودند و چون در آن موضع به جای عسرت، عسرت یافتند و طباع ایشان با آب و هوای آن مکان امتزاجی نپذیرفت، به ولایت غور درآمدند و از غور نیز به سبب بی خصبی نعمت و ضیق اماکن نقل کردند و به موضعی آمدند که آنرا «اوبه» خوانند و مدتی آنجا بودند و عمارتهای دلپذیر و بناهای بلند شکوه مند ساختند و وضع و شریف را نعمت بی حد حاصل شد و همه متمول و خداوند مال گشتند..." بعد از آن "بواسطه دختری که بکارتش را در صحرا شخصی از اشراف زایل گردانید و آن دختر از آن شخص حمل گرفت..." میان ایشان منازعت و عداوت پیدا شد و اعیان قوم میخواستند برای صلاح جانین دختر را بدان شخص دهند. شخص «شریف» [؟] با جنایتی که مرتکب شده بود او را همپایه خود نشمرده تن به ازدواج او نداد و در نتیجه دشمنی میان قوم بیشتر شد و کار به جنگ کشید و عده زیادی از طرفین به قتل رسیدند. قومی که غالب شد به «اوبه» ماند و جماعتی که مغلوب گردید به «کواشان» کوچ کرد و آنجا رحل اقامت افگند لیکن قوم غالب هر سال از قوم مغلوب از "حواشی و مواشی ایشان آنچه گزین و بهین و تمین و سمین به جور و تعدی به اسم خراج" میگرفتند. حال بدین منوال تا سالیان چندی گذشت و عده قوم مغلوب زیاد شد و در میان آنها دختری مهوش و زیبایی پدیدار

گردید موسوم به "شمیره بنت همان افریدون از فرزندان کیومرث". شمیره روزی اعیان قوم خود را جمع کرده و گفت برای اینکه از پرداخت خراج رهائی یابیم باید در این نواحی حصار سازی سازیم تا در پناه آن از تعدی قوم جابر در امان بمانیم. بزرگان قوم قبول کردند و برای اینکه قوم غالب از ساختن حصار آگاه و مانع نشوند شمیره چنین مصلحت دید که باید خراج چهار ساله به یکبارگی به آنها پرداخته شود. در بین موضوع نامه ئی به «هیاطله» والی آن قوم نوشت و او از دریافت چهار ساله باج و خراج خوش شد و «ملک فرحون بن کوفان نون» که از ابنای هوشنگ بود برای اخذ خراج فرستاد. سپس شمیره در ساعتی سعد "حصار شمیران را که در شمال هرات است متصل خندق بنا افگند و دیوار بس بلند و خاک ریزه شکوه مند گرد او بساخت و دیواری شایگان مقدار سه فرسنگ بنا کرد و بر هر فرسنگی دری از آهن بنهاد..." و بعد از چهار سال که عاملان هیاطله برای گرفتن خراج آمدند حصار مستحکم را دیده و [پس] مراجعت کردند و هیاطله دیگر مزاحم ایشان نشد و "انجماعت سال ها در شمیران بماندند تا عهد منوچهر ..."

بنای شهر قندز در زمان منوچهر ملک مردمانی که در حصار شمیران زندگانی داشتند «خرنوش» از فرزندان «سهم نریمان» بود از او خواهش کردند تا از شاهنشاه اجازه بخواد که شهر دیگر آباد کنند. شاهنشاه قبول کرد و اجازه داد شهر قندز چنان ساختند که حصار شمیران در قندز درآمد و یک رکن رکین قندز و عرض دیوار سی گز نهادند و بالای پنج گز و بر وی برجها نصب کردند و گرد وی خندقی ژرف بکنند و آب در وی جاری گردانیدند و در وی دو بنیاد کردند یکی از بیرون و دیگری از اندرون قندز میدانی ساختند بس بزرگ دوازده سال و نیم در عمارت او روزگار بردند تا تمام شد ... " و مردم در عهد پادشاهی «بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب» از حصار شمیران به قندز مسکون شدند.

بنای شهر هرات: بعد از مرور سالیان دراز احاطه شهر قندز بار دیگر برای ساکنین آن تنگ شد و ملک ایشان که در بین زمان «ارغاغوش» نام داشت از پادشاه وقت اجازه بنای شهر بزرگتری را خواست. پادشاه بعلت نبودن پول موافقت نکرد و مردم حاضر شدند به پول خود آنرا بسازند. ارغاغوش مهندسان و شانزده هزار مردکار جمع نمود و هشت سال کار کردند و چهار سال وقفه دادند تا آنچه ساخته بودند خشک شد و باز هشت سال دیگر کار کردند و شهر هرات را ساختند که قلعه شمیران و حصار قندز همه داخل آن آمد و محیط دیوار آن "دوازده هزار و صد و هشتاد و سه گری و بالای دیوار بارو چهل و پنج گز کردند و بن ها صد و ده گز و بر وی برجهای چهار سو نصب کردند و بر هر برجی صورت صلیبی بساختند جهت آنکه پادشاه وقت ترسا بود و از بیرون و درون دو دیوار بر زدند هر یک در عرض بیست گز و فرجه میان هر دو دیوار ده گز و گردوی خاک ریزی ساختند بس عظیم و خندقی کنند بغایت عمیق ..."

روایت دوم: این است که محل شهر هرات و قندز اصلاً گنر آب و جای پست و بلندی و رهائشگاه جانوران بود و جز قصبه «اوبه» جای دیگر در بین حوالی معمور نبود و طایفه ئی از صحرا نشینان در اینجا توطن اختیار کردند و به علتی که در روایت اول گذشت میان ایشان مخالفت و نزاع واقع شد و قوم مغلوب به «کواشان» نقل مکان نمود و بعد از چندی از اینجا هم کوچ کرده و به «دره دو برادران» در محلی موسوم به «خیابان» مقام گرفتند و چون از اینجا کاروان ها عبور و مرور میکرد با فروش طعام و اغنام رفته رفته غنی شدند و تعداد ایشان زیاد شد آنگاه بفر بنای شهری

افتادند و جماعتی از اعیان خود را نزد «همای جهر آزاد» که او را شمیران خواندندی و عرب او را شمیره گفتی و او دختر «بهمن بن اسفندیار» بود و دارالملکش خطه پاک بلخ فرستادند و از او اجازت خواست شمیره ایشان را اجازت داد و گفت که چون آن حصار تمام شود او را بنام من مسمی گردانید آنجماعت بحکم همای جهر آزاد حصار شمیران را بساختند و بعد از آن بصد سال یا بنجاه سال شهر قندز را بساختند دوازده سال در عمارت او تا تمام شد بعد از قندز بچند سال دارا ابن دارا بنای هرات آغاز کرد هنوز بنای شهر آخر نشده بود که دارا را با اسکندر رومی حرب شد و اسکندر بعون خالق اکبر دارا ابن دارا را بقتل رساند.

اسکندر عمارت هرات را تمام کرد برج ها ساخت بر هیئت صلیب مربع و بعد از آن که دولت او سپری شد اشک بن دارا از جمله ملوک طوایف آبادی هائی در هرات نمود و برج های مربع ساخت اسکندر را به بروج مدور تبدیل نمود.

روایت سوم: چنین است که بعد از طوفان نوح اول بنائی که در خراسان نمودند بنای حصار شمیران است و «هرات» نام دختر ضحاک اول قصبه «اوبه» و بعد شهر هرات را بنا نهاد «بادغیس» را «جوغن» از فرزندان «فرو» بن سیاوش بن کیکاوس بنا نهاد.

روایت چهارم: همان است که اسکندر بعد از ورود به حوزه هریرود در باب بنای شهر هرات با اهالی مشوره نمود و چون به موافقتی نرسید نامه ئی به مادرش نوشت و او از هر رهگذر نمونه های خاک اینجا را خواست و با بزرگان یونان پیش از پهن نمودن خاک زیر فرش ها و بعد از آن ملاقات ها کرد و بعد جواب نوشت که چون مردم آنجا متفق الرأی نیستند باید بحکم عدل و سیاست شهر را بنا کنی و او بالاخره هرات را بنا نهاد. چون این روایت را متن سیفی هروی و تبصره لازمه در شماره 5 مجله ژوندون شرح داده ام اینجا با همین تذکر مختصر از آن میگذرم.

روایت پنجم: چنین است که شهر هرات را در عهد نمرود بن کنعان ساخته اند و هرات نام ملکیت از ملوک خراسان.

روایت ششم: آنست که اسکندر صندوقی یافت که در آن خطوط بنای هرات بود و چون به هرات رسید چهار نفر از حواریون حضرت عیسی علیه السلام آنجا بودند. خطوط ایشان بنمود و شهر را که ویران شده بود از سر بنا نهاد.

روایت هفتم: چنین است که هرات را آن ذوالقرنین ساخته که حق تعالی او را در قرآن مجید یاد کرده است.

روایت هشتم: به اساس این روایت دیوار باره هرات را سه کس ساخته سیاوش بن کیکاوس دیوار داخلی، اسکندر دیوار بیرونی و دارا ابن دارا برج های آنرا مدور ساخته.

* * *

شبهه‌ئی نیست که این روایات هر کدامش بصورت منفرد داستانی است دلچسپ ولی پیش من روح قصص بصورت عمومی حتی روحی که از خلال آنها تجسم میکند، دلچسپ تر است زیرا در آنها حقایق بسیار بزرگی نهفته که درک آن برای دوره‌های بسیار دور افتاده ازمنه‌اولی تاریخی حتی ماقبل‌التاریخی نهایت مهم است. در این داستان‌ها که قسماً شفاهی و قسمت دیگر حتماً در قید متون از روزگاران قدیم پیش از اسلام به قرون اولیه هجری رسیده و بعد از آن با جزو تعدیلات متعدد و رنگارنگ بشکل حاضر درآمده است، یک چیز است. یک چیز رویهمرفته مسلم معلوم میشود و آن پاره‌حقایقی است راجع به مهاجرت قبایل آریائی و آبادی‌هایی که به تدریج نظر به کثرت تعداد افراد قبایل در حوزه هریرود تقریباً در گرد و نواح محلی که هرات امروزه در آن آباد است، بمیان آمده است.

رویهمرفته در بین روایات هشتگانه دو روح و دو رشته افکار جلوه‌گری دارد. در روایات اول و دوم و سوم که آنرا دسته‌اول تعبیر میکنیم، داستان‌ها منحیث عنعنه و اسما و طرز تعبیرات آریائی و محلی است که افغانستان هزاران سال کانون آن بود. روایات 4، 5، 6، 7، و 8 یعنی دسته‌دوم روحی دارند جدیدتر که بعد از ورود اسکندر در شرق پیدا شده و تقریباً همه بصورت موجزتر انعکاس روایت چهارم میباشد.

به اساس روایات دسته‌اول که محلی و اصیل و قدیم تر اند و با تحلیل روایات اولی و دومی واضح میشود که حوزه هریرود در حصصی که تسلسل آبادی منجر به بنای شهر هرات شده است، اصلاً «زمین پست و بلند و رهایشگاه جناوران و گذرگاه آب بوده» و این قدیم‌ترین تابلوی این قطعه خاک است در موقعی که هنوز مسکون نشده و جز حیوانات وحشی جنبنده‌ئی در آنجا زیست نداشت. سپس قبایل صحرائشین از «قندهار» به «کابل»، از «کابل» به «غور»، از «غور» به «اوبه»، از «اوبه» به «کواشان» رسیده و شروع به آبادی و ساختن حصار نمودند و این خود ادوار مهاجرت قبایل آریائی را در مجرای هریرود بیاد میدهد که آغاز آن به اساس مبدأ حرکت از حوزه‌علیای سر دریا و آمو دریا به ترتیب قطعات خاک‌های اوستائی فرقی دارد که اینجا جزء فرع است و بدان کاری نداریم و بوضوح مبینیم که دسته‌قبایل کوچی آریائی مجرای هریرود را گرفته و بالاخره به «اوبه» رسیده و بعد از گذراندن یک دوره تقرر زیاد شدن ایشان سبب حرکت و پیشرفت دسته‌ئی به حوالی پوشنج و کواشان گردیده است و کثرت تدریجی نفوس باعث یک سلسله آبادی‌هایی شده که مراتب آن بنام حصار شمیران، قندوز (کهندژ) و هرات یاد شده و آبادی‌های جدید هرچه بزرگتر میشد هسته‌های قدیمه را در برمیگرفت. روایات قراریکه دیدیم «شمیره» را که بنام «همای چهر آزاد» هم یاد میکند در یکجا از احفاد کیومرث و در جای دیگر دختر بهمن بن اسفندیار بن گشتاسپ، پادشاه بلخ، می‌شمارد و بنای شهر قندوز را که عبارت از همان حصار کهن یا کهن دژ هرات میباشد به منوچهر نسبت میدهد که همان منوچهر برای آریائی است. هکذا اسمای ضحاک و سیاوش و دیگران هم آمده و مجموع آن از زاویه دیگر نشان میدهد که با این مهاجرت‌ها و تقرر قبایل از یکجا به جای دیگر اسمای نیمه داستانی شاهان و شهزادگان آریائی بلخی پیوست است تا اینکه نوبت به اسکندر میرسد و منابع و مؤرخین کلاسیک یونانی وارد میشوند.

پیش از اینکه روایات دسته‌دوم را از نظر بگذرانیم، دسته‌اولی را دقیق‌تر مطالعه میکنیم. همه میدانیم که در داستانهای عنعنوی آریائی اوستائی اسمای هوشنگ و طهمورث در دیباچه فصل

ظهور شاهان دودمان پیشدادی [بلخی] ذکر است. هوشنگ در اوستا بصورت «هوشنها» و «هوشنغا» و طهمورث بصورت «تخمو اروپ» یا «تخمه اوردو» یاد شده و سلاله پادشاهی با این پدر و پسر آغاز شده است. بقرار بیانات «زاد سپرام» یکی از مأخذ پهلوی، مهاجرت در عصر هوشنگ شروع و در دوره طهمورث دوام داشت و اخیرالذکر را ازین جهت «دیو بند» گویند که با مردمان محلی و بومی فلات ایران جنگ ها کرد و این «دیو» ها غیر از مفهوم مذهبی به همین گروه مردمان بومی هم اطلاق میشد. پس از روی همین چند سطر مختصر هم معلوم میشود که مبدأ روایت اول به مبدأ مهاجرت آریائی ها از حوزه علیای سر دریا و آمو دریا به فلات ایران طبق روایات عنعنوی اوستائی مطابقت دارد و سر داستان نشان میدهد که مبدأ این همه روایات اسلامی که دست به دست انتقال یافته بکجا ها مربوط است و از کدام سرچشمه آب میخورد. آغاز روایات اولی و دومی دو روح قصص اوستائی است که از مأخذ پهلوی به مأخذ نظم و نثر فارسی سرایت نموده و بعد از آن در دوره های مختلف کلمات، تعبیرات و گوشه های جدیدی که ساخته زمان های مختلف است در آن پیوند گردیده معذالک روح اساسی عنعنوی داستان های قدیم به آسانی شناخته میشود. دخالت تاثیر آب و هوا (سردی و گرمی)، تنگی جای، کثرت نفوس، اصطلاح صحرا نشینان، و بیجا شدن ها از یکجا بجای دیگر و زد و خورد ها میان دسته های مهاجر تابلویی است که قبایل آریائی را در حین حرکت و تقرر به سمت حوزه هریرود نشان میدهد.

بهر حال بعد از رسیدن قبیله یا قبایل مهاجر در یکی از حصص فراخ حوزه هریرود که دو روایت اولی و دومی آنرا همین «اوبه» فعلی دانسته اند، آنکه نقش مهم در سرنوشت مهاجرین بازی میکند همان کسی است که بنام های «شمیره» یا «شمیران» یاد شده که روایت اولی او را دختر مهوش و زیبا بنت همان «افریدون» از فرزندان کیومرث خوانده و روایت دومی او را دختر بهمن اسفندیار میسمارد. بقرار روایت اول مشارالیها در میان قبایل مهاجر و متمکن «اوبه» بدینا آمد حال آنکه روایت دومی دارالملکش را «خطه پاک بلخ» میداند. غیر ازین دو روایت که سیفی هروی نقل میکند، در اثری موسوم به «نوروزنامه» که مؤلف آن خیام نامی میباشد (1) ضمن داستان پیدا شدن انگور و می که مفصل است شمیران بدین ترتیب پادشاه هرات خوانده شده: "اندر تاریخ نبشته اند که به هرات پادشاهی بود کامگار و فرمان روا با گنج و خواسته بسیار و لشکری بیشمار و همه خراسان در زیر فرمان او بود و از خویشان جمشید بود، او شمیران و این دژ شمیران که بهرات و هنوز برجا است آبادان او کرده است... در نوروزنامه دختر یا پسر بودن شمیران تصریح نشده ولی مقر پادشاهی او را به هرات نسبت میدهد و همه خراسان را تابع او میخواند و او را بانی دژ شمیران میسمارد. این تذکرات در یک مأخذ دیگر نشان میدهد که چطور روح و اساس داستان های قدیم پیش از اسلام در ادب فارسی و در کتب متعدده وارد گردیده است. در روایت دوم شمیران به اسم «همای» چهار آزاد» هم خوانده شده. علت آن به گمان غالب نسبت فرزندى او به بهمن بن اسفندیار است که دختر او «همای» نام داشت ولی چون به این فرزندى همه روایات موافقت ندارند، نمیتوان گفت که «شمیران»، «همای» هم نام داشت. در باب اینکه مطابق روایت دوم عرب «شمیران» را «شمیره» میگفتند، فوراً باید متذکر شویم که این امتزاج در اسم «شمیران» و «شمیره» اصلاً از یادگارهای قرون وسطی است که داستان و روایات آریائی و سامی و غیره را بهم مخلوط ساخته.

چون اینجا موضوع نام در میان است به این نکته باید دقت نمود که مانند اکثر نام های داستانی اسم شمیران با تعلقاتی که به کیومرث یا جمشید یا گشتاسپ و اسفندیار داشت در اوستا و حتی در

شاهنامه فردوسی نیامده، حال آنکه شمیره در جمله نمازده آل نمرود ذکر است. از بین گذشته بعض نام های دیگر بیشتر رنگ بیگانه دارد مثل: حمان، ملک فرحون بن کوفان نون، خرنوش، ارغاغوش، جوغن، فرود که در مقابل هوشنگ، جمشید، نریمان، گشتاسپ، اسفندیار و بهمن بگوش ما غیر مانوس است و در ادب ما نشانی از آنها نیست.

از روی روایت اول چنین معلوم میشود که صحرائشینان بعد از حرکت از «اوبه» به «کواشان» در نقطه آخرالذکر به آبادی حصار یا دژ «شمیران» پرداختند. این محل هنوز به همین اسم «کواشان» در هرات موجود است و در آنجا شواهد حصار بزرگ و قدیمی دیده میشود و مطابق روایات عنعنوی اولین آبادی حوزه هریرود در همین جا بعمل آمد ولی همین روایت حصار شمیران را در شمال هرات متصل خندق قرار میدهد و حقیقت این است که در تعیین موقعیت دقیق حصار چنین روایات مدار اعتبار نیست و نمیتواند باشد زیرا این روایات تنها حامل خاطره دور افتاده غیر معینی است که بدان باید اهمیت داد و بس. شبهه ئی نیست که مؤرخین کلاسیک یونانی عندالورود خود به حوزه هریرود حصاری را بنام «ارتاکانا» ذکر کرده اند که ما آنرا حتماً از آبادی های قبل از اسکندر می‌شماریم ولی آیا میتوانیم اقلأ در حدود حدس و قراین آنرا حصار شمیران بخوانیم؟ همین سوال در مورد «حصار قندز» یا «کهن دژ» هم بمیان می آید که طبق روایت اول در عصر منوچهر ملک مردمان حصار شمیران که «خرنوش» از فرزندان «سام نریمان» بود طوری آنرا آباد کرد که حصار شمیران را هم در آغوش گرفت. «خرنوش» اول اسمی است بیگانه و بعد میان منوچهر و سام نریمان حتی به تخمین روح داستانی هم فاصله زیاد است. بهر حال از این جزئیات باید درگذشت و طوری که بالا ذکر کردیم روح آنرا باید نگریست. یعنی تنها همین نتیجه کفایت میکند که مردمان صحرائشین بعد از تقرر در حوزه هریرود اول یک حصار کوچک و بعد که تعداد شان بیشتر شد دژ بزرگتری ساختند تا احتیاج به ساختن شهری محسوس شد و آنگاه تهداب بنای شهر هرات را گذاشتند و به این حساب حین ظهور اسکندر یونانی شهر هراتی وجود داشت که «کهن دژ» و «دژ شمیران» هر دو جزو احاطه آن بود. مثلیکه قلعه اختیار الدین امروز هم در داخل باره و بروج حصار شهر موجود است و به این حساب «حصار ارتاکانا متذکره مؤرخین کلاسیک یونان» شهری بود که از همه آبادی های قبل از یونانی هرات نمایندگی میکرد.

پیشتر راجع به استعمال ادوار مختلف، حتی منابع مختلف آریائی و سامی تذکری دادیم، استعمال اسم «هیاطله» آنها به جمع اصول عربی ولی بصفت اسم خاص و بصورت نام شخصی والی قوم غالب که عبارت از دسته زورمند همان صحرائشینان مهاجر و مسکون «اوبه» باشد، ثابت میسازد که روایان روایات فوق بدون اینکه قصوری متوجه ذهن ساده آنها باشد چه تار و پود مختلفی را بهم ریخته و بافته اند. موضوع پیدا شده قوم ابتل، هبتل، یفتل یا هیطل در حصص شمال شرقی در تخارستان در اوائل قرن پنجم مسیحی و پراکنده شدن و استقرار آنها بعد از یک دوره عروج و سقوط در نقاط مختلف کشور منجمله در غرjestان و بادغیس چیزهائی است که حتی به خطوط رئیسه آنها کاری نداریم. تنها یک نکته را می‌خواهیم وانمود کنیم که عسکر سیتی و هجوم و غلبه ئی که از امیزات این قوم زنده بود و تاثیر آن در اضمحلال امپراطوری ساسانی و گوپتای هند در شرق و غرب آریانا مشهود میباشد، از روایات راوی روایت اول تاثیر افکنده و از صیغه جمع اصول عربی اسم فارسی هیطل اسم خاصی برای والی جماعه صحرا نشینانی ساخته که در «اوبه» مستقر شده اند و حتماً موجی از مهاجرین آریائی میباشد که خدا میداند چندین هزار سال قبل به

حوزه هریرود رسیده اند. سپس راوی در آخر روایت اولی از نصب صورت صلیب و از ترسا بودن پادشاه حرف میزند که حتماً خاطره زمانی است که هرات یکی از مراکز مهم آئین نسطوری (مسیحیون شرقی) شده بود و باز هم یک خاطره دیگر تاریخی این دفعه یک مفکوره مذهبی عقب تر برده شده است، قبل از اسکندر مقدونی که هنوز مسیح و آئین مسیحیت با شکل اولیه و قدیم و ارتدکس ابتدائی آن بمیان نیامده بود چه رسد به طریقه نسطوریه. روایت ششم که بیشتر به اساس همین مطالب ساخته شده و راوی در زمان ورود اسکندر در حوزه هریرود از وجود چهار نفر حواریون حضرت مسیح در هرات حرف میزند و این خود دلیلی است واضح که راویان اخبار با افکار ساده و محدود خود بکدام اندازه در ریشتن و بافتن تار و پود قصص مختلف منہمک بودند که حقایق مراتب حوادث تاریخی را بالکل نمیدیدند و چهار صد سال قبل از ظهور حضرت مسیح حواریون او را معاصر اسکندر به هرات تقرر داده اند. اختراع دختری برای ضحاک بنام «هرات» و نسبت دادن بنای قصبه «اوبه» به مشارالیها، هکذا بنای بادغیس به «جوغن» از فرزندان «فرود» بن سیاوش بن کیکاوس چیزهائی است که اصل آن اساس عنعنوی داشته ولی در نسبت نامها تصرفاتی بعمل آمده است.

روایت هفتم باز منحصر به اسکندر است که این دفعه محض به صفت ذوالقرنین یاد شده و به تذکار قرآن مجید اشاره ئی رفته است.

روایت هشتم «سیاوش» و «اسکندر» و «دارا» را در بر میگیرد. بدین ترتیب که اولی دیوار داخلی، دومی دیوار بیرونی و سومی محض برجهای آنرا مدور گردانیده است. خاطره اولی یادی از آمدن آریاها و استقرار آنها در حوزه هریرود میدهد. خاطره دومی متضمن آبادی اسکندریه هری است بدست اسکندر و خاطره سومی امکان بعضی مرمت کاری ها را در باره بروج شهر بدست «دارای» بن «دارا» یعنی داریوش سوم هخامنشی یاد آوری مینماید. /مجله آریانا، شماره های نهم و دهم، سال هفتم، 1328، کابل//نشر مجدد مارچ 2013، بنیاد فرهنگی کهزاد/